

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

عرض کردیم که در بحث میته - که مرحوم شیخ (ره) آنرا یکی از اعیان نجسه ای که جزء معاملات محرمة است ذکر می فرمایند - در دو مقام باید بحث کرد؛ یک مقام اینکه آیا انتفاع به میته جایز است یا نه؟ که آن را مفصل بحث کردیم و روشن شد که انتفاع به میته جایز است منتهی علی وجه الکراهه. اما مقام دوم این است که آیا معاوضه و معامله روی میته، و بیع میته جایز است یا نه؟

نظر مرحوم شیخ (ره)

از عبارت مرحوم شیخ استفاده می شود که یکی از معاملاتی که هم به حرمت تکلیفیه و هم به حرمت وضعیه حرام است معامله روی میته است. اگر کسی میته را مورد بیع و معامله قرار داد، این عمل هم حرمت تکلیفیه دارد، چرا که چیزی را که شارع از آن منع کرده انجام داده، و هم حرمت وضعیه دارد، یعنی معامله اش فاسد است و نقل و انتقالی واقع نمی شود.

اجماع عامه و خاصه

این معنا تقریباً بین عامه و خاصه مورد اتفاق است. علمای عامه هم بیع میته را حرام می دانند البته معلوم نیست که حرمت تکلیفی را هم قائل باشند.

علماء قائل به حرمت بیع میته

از کسانی که بیع میته را حرام می داند؛ مرحوم شیخ در کتاب خلاف، علامه در تذکره، مرحوم شیخ در نهاییه، سآلر در مراسم، و نیز صاحب جواهر، که حرمت تکلیفی و وضعی را قائل هستند. مرحوم نراقی (ره) در کتاب مستند می فرماید «حرمة بیعها و شرائها و التکسب بها اجماعی» حرمت بیع و شراء و تکسب به میته اجماعی است. قبلاً در بحث انتفاع به میته یک عباراتی از کلمات فقها آوردیم که تقریباً در اکثر آن عبارات این بود که بیع میته جایز نیست. عرض کردیم که در بین علمای عامه هم مسئله اینطور است.

ادله حرمت بیع میته

بحث این است که ادله این مدعی چیست؟ اینکه بخواهیم بگوییم بیع میته، هم به حرمت وضعیه و هم به حرمت تکلیفیه حرام است دلیلش چیست؟

دلیل اول و نقد آن

اولین دلیلی که اقامه شده اجماع است. گفته اند اجماع علما بر این است که بیع میته حرام است. **لکن این اجماع** چون یقینی المدرك است، یا اگر هم بگوییم محتمل المدرك است استناد به بعضی از روایاتی است که در ما نحن فیه وجود دارد، دیگر این اجماع اجماع تعبدی نیست و اصالتی ندارد و نمی تواند معتبر باشد.

دلیل دوم و نقد آن

دلیل دوم و نقد آن دلیل دوم که در کلمات مرحوم شیخ در مکاسب هم آمده این است که میته قابلیت انتفاع ندارد و چیزی که قابلیت انتفاع ندارد مالیت ندارد و چیزی که مالیت ندارد اگر معامله شد و در مقابل میته پول پرداخت شود؛ می شود اکل مال به باطل. در نقد این دلیل باید گفت با توجه به مباحث مفصلی که قبلا بیان کردیم و جمع بین روایات به این نتیجه رسیدیم که میته جواز الانتفاع و مالیت دارد، و انتفاع به میته در غیر اکل و شرب جایز است، لذا اساس این دلیل منهدم می شود.

عدم اشتراط مالیت در عوضین

مطلب قابل دقت که قبلا عرض کردیم و مرحوم آقای خویی هم روی این اصرار دارند، اینکه می فرمایند دلیلی نداریم که در عوضین معامله مالیت شرط باشد، اینکه می گوییم بیع، مبادله مال بمال است، درست نیست. در عوضین معامله، همین مقدار که طرفین غرض صحیح عقلایی دارند کافی است، مثلا لباس پاره ای است که پدر انسان زیر پای خود می انداخته و استفاده می کرده و یکی از وراثت این را از بقیه وراثت بخرد، در حالی که در بازار یک ریال برای این نمی دهند و مالیت ندارد. مالیت در عوضین معتبر نیست. می فرمایند ما دلیل داریم بر اینکه طرفین معامله نباید سفیه باشند، اما اگر بیع، بیع سفهائی بود اشکالی ندارد. در همین مثالی که عرض کردم؛ لباس پاره ای که مالیت ندارد، احد من الوراثة بگوید من یک ملیون می خرم، در اینجا معامله صحیح است، اما معامله، معامله سفیهانه است اما می فرمایند این مانعی ندارد.

دلیل برای بطلان معامله این است که طرفین معامله نباید سفیه باشند اما اگر معامله سفیهی شد اشکالی ندارد. - این بحث که آیا در عوضین معامله مالیت معتبر است یا نه، این در بحث شرائط العوضین مطرح می شود. الان نمی خواهیم بحث کنیم که آیا مالیت معتبر است یا نه؟ منتهی دلیل دوم روی این مبني است که بگوییم؛ **میته لا يجوز الانتفاع به و مالا يجوز الانتفاع به لا مالیه** له، پس معامله صحیح نیست. تقریبا بعنوان مبني مطرح می کنیم و رد می شویم. و اینکه آیا این مدعای ایشان که معامله سفیهایی درست است، آیا مشمول **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** و **أَحْلَ اللَّهُ النَّبِيعَ** هست یا نه؟ ما در این مورد تعلیقه ای داریم که در جای خود مطرح می کنیم. -

نکته اي از مرحوم خوئي(ره)

نکته ديگري هم در فرمايش مرحوم آقاي خويي هست که مي فرمايند استدلال به آيه شريفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» براي اينکه بگوييم در عوضين ماليت معتبر است استدلال درستي نيست . ايشان مي فرمايند به نظر ما آيه کاري به عوضين ندارد. و آيه در مقام اين نيست که بگويد عوض و معوض بايد چه چيز باشد، بلکه آيه در مقام بيان سبب اکل و تصرف است، آيه مي فرمايد اکل و تصرف بايد به یک اسباب صحيح شرعي باشد، اما اينکه عوضين چه شرائطي داشته باشند دلالت ندارد . شايد شاهد بر مدعاي ايشان اين باشد که مثلا گاهي اوقات به همين آيه شريفه استدلال مي شود براي بطلان قمار و مي گویند قمار هم از مصاديق اکل به باطل است . استدلال مي شود براي حرمت غصب، که اکل مال به باطل است.

نظر استاد در آيه شريفه

نکته اي که ما داريم اين است که درست است که آيه مخصوصا با توجه به مستثني «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» مستثني رفته روي اسباب، ولي بالاخره مستثني منه عموميت دارد . آيه مي گوید اگر اکل مالي به سبب باطل يا به عوض باطل باشد، ما چرا آيه را فقط به اسباب منحصر کنيم؟ آيه مي گوید به باطل نبايد باشد، و اين اطلاق دارد، مي خواهد باطل از جهت سبب باشد، مثل اينکه معامله قمار باشد که سبب باطل است، ربا و غصب که سبب باطل هستند، اما علاوه بر اينکه آيه بر سبب باطل دلالت مي کند، بر عوض باطل هم دلالت مي کند. در بيع صحيح مثل اينکه هزار تومان دادم در مقابل قدری خاک، آيا اينجا نمي توانيم به آيه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» تمسک کنيم؟ بله مي توانيم، کما اينکه فقها هم تمسک کرده اند . بنابر اين مستثني منه در آيه عام است و هم سبب را شامل مي شود و هم عوضين را شامل مي شود.

عمده اشکال به دليل دوم

عمده اشکال به دليل دوم اين است که قسمت اول دليل که مي گوييم **لا يجوز الانتفاع بالميتة و ما لا يجوز الانتفاع بها لا مالیه لها** ، اين قسمت اول باطل است، چرا که ما اثبات کردیم که انتفاع به ميتة جايز است .

دليل سوم و نقد آن

دليل سوم اين است که بگوييم بيع ميتة جايز نيست من جهة النجاسة، بگوييم چون ميتة نجس است و **لا يجوز بيع النجس**. بطلان اين دليل را هم قبلا اثبات کردیم و گفتیم که نجاست من حيث هي النجاسة نمي تواند سبب براي بطلان بيع باشد. در بحث دم اين را اثبات کردیم و در مباحث قبلي اين نکته را تنقيح کردیم . پس اين دليل سوم هم درست نيست .

دليل چهارم و نقد آن

دليل چهارم، روايات عامه است؛ مثل روايت تحف العقول که شيخ در اول مکاسب آورده و روايت دعائم الاسلام و آن روايت نبوي «ان الله اذا حرّم شيئا حرّم ثمنه»، که اين روايات عامه را هم بحث کردیم . يکي از ادله مرحوم شيخ براي حرمت بيع ميتة

همان روایات عامه است . در روایات عامه آمده که بیع تمام اقسام نجس حرام است، هم به حرمت وضعیه و هم به حرمت تکلیفیه. در دلیل دوم بر فرضی که بتوانیم دلیل را اثبات کنیم، این حرمت تکلیفی را نمی توانیم اثبات کنیم. در حالی که مدعی ما در این بحث این است که هم حرمت وضعی و هم حرمت تکلیفی را می خواهیم اثبات کنیم .

در دلیل چهارم از روایات عامه تحف العقول و روایت دعائم الاسلام استفاده می شود که بیع میته حرام است. **لكن ما قبلا و لو** سند روایت تحف العقول را تصحیح کردیم - که بزرگانی مثل مرحوم آقای خویی و تلامذه مرحوم آقای خویی و شاید در زمان ما کثیری از فقها، روایت تحف العقول را معتبر نمی دانند، اما ما در تصحیح روایت تحف العقول بحث مفصلی کردیم - اما نمی شود به آن استدلال کرد، چون گفتیم که این روایت تحف العقول که می گوید بیع نجس حرام است، به قصد منفعت محرمه آن است که عبارت از اکل و شرب آن است، انصراف دارد به آن موردی که قصد منفعت محرمه می شود، اما آنجایی که منفعت محرمه قصد نشود، از دایره این روایات عامه خارج است . تا اینجا ملاحظه فرمودید که نمی توان به این چهار دلیل برای مدعا استدلال کرد.

دلیل پنجم (عمده دلیل)

دلیل پنجم که عمده ادله است، روایات خاصه است. یک روایات خاصه ای در اینجا وارد شده، که از این روایات خاصه حرمت بیع میته استفاده می شود. البته این روایات خاصه هم دو طائفه است؛ از بعضی از این روایات خاصه استفاده می شود که بیع جایز است و از بعضی استفاده می شود که بیع جایز نیست. باید ببینیم که بین این دو طائفه تعارض وجود دارد یا نه؛ و کیفیت جمع از این نظر چگونه است؟ - ما در بحث انتفاع از میته هم گفتیم روایات دو طایفه است؛ از روایاتی استفاده می کنیم انتفاع به میته حرام است و از روایاتی استفاده می کنیم که انتفاع به میته جایز است - . در بحث بیع میته، از برخی روایات استفاده می شود که بیع میته جایز است، در مقابل، روایات مانعه دلالت دارد بر اینکه بیع میته جایز نیست .

بررسی روایت هاشم صیقل

از جمله روایاتی که دلالت دارد بر اینکه بیع میته جایز است روایت ابی القاسم صیقل بود. در روایت ابوالقاسم صیقل این نکته را عرض کنم که مرحوم شیخ در تهذیب روایت را نقل کرده و صاحب وسائل هم نقل کرده می گوید «محمد بن عیسی قال کتبوا **الي الرجل**»، فاعل «کتبوا»، ابوالقاسم صیقل و ولدش و یک نفر دیگر هستند. بعضی از بزرگان فرموده اند که چون ابو القاسم صیقل و ولدش مجهول هستند لذا روایت برای ما اعتباری ندارد. ولی ما گفتیم که روایت درست است .

تصحیح سند روایت

در بیان اینکه سند روایت درست است، گفتیم که نکته ای که امام(رض) در مکاسب محرمه روی آن تکیه کرده اند این بود که فرموده بودند ولو اینکه خود ابو القاسم صیقل مجهول است، اما روایتش را محمد بن عیسی نقل می کند. ما در حجیت خبر می گوئیم راوی باید موثق باشد. اگر یک وقت خود ابو القاسم صیقل می گفت: که قال الامام(ع) کذا، که مثلا چنین بود: **محمد بن عیسی عن ابو القاسم الصیقل قال الرضا(ع)** ، می گوئیم ابو القاسم صیقل مجهول است و روایت معتبر نیست. اما اگر محمد بن عیسی که انسان موثق است، بگوید من می گویم این چند نفر فاسق، نامه ای به امام نوشتند و امام(ع) این جواب را داد، . اینجا دیگر چون راوی اصلی محمد بن عیسی است، فاسق بودن آنهايي که نوشتند ضرری وارد نمیکند .

بیان اشکال

شما ممکن است این اشکال به ذهنتان برسد که در روایت دارد «محمد بن عیسی عن ابي القاسم الصیقل و ولده قال کتبوا»، اگر این کلمه «عن» نبود، توجیه و فرمایش امام(رض) درست بود. برای اینکه می گوئیم محمد بن عیسی از ابي القاسم که نقل نمی کند، می گوید من خودم نقل می کنم که اینها به امام نوشتند و امام(ع) هم این جواب را داد، اما این کلمه «عن» ظهور در این دارد که محمد بن عیسی از ابو القاسم صیقل، شنیده که حالا ابو القاسم صیقل می شود ناقل و راوی، و مجهول الحال است و دیگر روایت معتبر نیست.

جواب اشکال

اگر کسی این اشکال را کند می گوئیم اگر روایت چنین بود: «محمد بن عیسی عن ابي القاسم الصیقل کتبنا الیه» اینجا این اشکال درست بود، اما در روایت دارد «عن ابي القاسم الصیقل قال - یعنی قال محمد بن عیسی - کتبوا یعنی اصلاً آوردن و نیاوردن این ابي القاسم یکی است، مثل این است که گفته باشیم «قال محمد بن عیسی کتبوا» ، نمی گوید کتبنا، اگر می گفت کتبنا ، معلوم می شد که ابي القاسم ناقل است، و اگر ابي القاسم ناقل بود می گفتیم مجهول الحال است و به درد ما نمی خورد . اما محمد بن عیسی می گوید «کتبوا» یعنی من خودم دیدم که اینها نوشتند. بنابر این این جوابی که ما عرض می کنیم این است که این «عن» وجود و نبودش علی السویه است، برای اینکه «کتبوا» دارد .

چکیده بحث

این باز هم نکته ای بود راجع به سند این روایت که باید به آنچه که قبلاً در مورد سند روایت عرض کردیم اضافه کنید. یکی از روایاتی که از آن دلالت بر جواز بیع میته استفاده می شود، همین روایت ابي القاسم صیقل است . ما رسیدیم به دلیل پنجم بر حرمت بیع میته و گفتیم دلیل پنجم، روایات خاصه است . روایات خاصه دو طایفه است؛ از یک طایفه آنها جواز البیع استفاده می شود، که اولین آنها روایت ابي القاسم صیقل است، و طایفه مانعه که باید بخوانیم و ببینیم که وجه جمعی بین این دو وجود دارد یا نه؟ مکاسب مرحوم شیخ را حتماً ببینید.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.